

به یاد دکتر حمید عنایت

یکی از مسائل دشوار فرهنگ ایرانی، که گذشت زمان کمکی به حل آن نخواهد کرد، این است که رشته‌های ارتباط آن با گذشته هزار ساله‌اش، رفته رفته قطع می‌شود؛ به این معنی که هر چه پیشتر می‌رویم، از میان نمایندگان و شارحان فرهنگ ایران عده‌کسانی که به معارف قدیم ایران علاقه و آشنایی کافی داشته باشند کمتر می‌شود. اگر اشکال کار دانشمندان نسل پیرتر در این بود که از فرهنگ مغرب زمین سردر نمی‌آوردند و در برابر آن خود را گنج می‌دیدند در مورد نسل جوان اشکال کار در این است که بیشتر نمایندگان روشنفکران، از معارف قدیم بیگانه‌اند. دکتر حمید عنایت در این میان یکی از موارد استثنا بود. عنایت دانشمندی بود که هم با مبانی معارف قدیم آشنایی کافی داشت و هم با محیط فرهنگ غربی. ترجمه‌های او از متون فلسفی غرب و مقالات او در باب فلسفه سیاسی و اجتماعی شواهدی است بر این وضع استثنایی او. ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی برای گرامیداشت یاد این استاد بزرگوار به پیشنهاد آقای محمدباوی که پیشتر نیز در معرفی آثار این دانشمند فقید در همین ماهنامه قلم زده‌اند در سالمرگ او متن مصاحبه‌ای را که نزدیک به سه دهه پیش در مجله کتاب امروز به چاپ رسیده است منتشر می‌سازد.

تحصیل در مدرسه آرامنه

کریم امامی - آقای دکتر عنایت، ممکن است برای آگاهی ما چیزی از تحصیلات خود بگوئید؟

حمید عنایت - تحصیلات ابتدایی من پاره‌پاره بود، به این معنی که سه دبستان تهران را دیدم. از مدرسه سپهر شروع کردم که مدرسه خصوصی و به اصطلاح «ملی» بود؛ ولی چون پدرم فرهنگی بود آن زمان ما را از پرداخت شهریه معاف کردند. به کلاس چهارم که رسیدم مدرسه منحل شد و من و برادرم و شاگردی دیگر را به مدرسه آرامنه

فرستادند که در نزدیکی همان مدرسه سپهر بود. دو سالی که در این مدرسه بودم فرصت داد که زبان ارمنی یاد بگیرم.

نجف دریابندری - حالا هم بلدید؟

عنایت - نه، یادم رفته. ولی از همان جا نسبت به ارمنی‌ها و به‌طور کلی نسبت به اقلیتها علاقه پیدا کردم. و این کار از سرزنش خویشان خالی هم نبود. عاقبت، این مدرسه را گذاشتیم و رفتیم به مدرسه خیام که در توپخانه بود. از محیط آنجا بدم آمد، از روش کار و آدمها و معلمان آنجا. این بود که باز به مدرسه آرامنه برگشتم تا پایان دوره ابتدایی. متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام شروع کردم. جهانگیر افکاری - در میان اقلیت زرتشتی.

عنایت - بله، در میان زرتشتیان. کلاس ششم بودم که گفتند همه سال ششمی‌های تهران باید در مدرسه دارالفنون جمع شوند. سال ۱۳۲۹ بود؛ سال ملی شدن نفت ایران. سال آخر دبیرستان را در آنجا گذراندم و به دانشکده حقوق رفتم. پس از سه سال چون در امتحانات دانشکده شاگرد اول شده بودم قرار بود بر طبق قانون به هزینه دولت به خارج بروم. ولی دولت گفت شاگردان اول همه رشته‌ها بروند جز رشته‌های سیاسی و ادبی. این بود که ما را نفرستادند و دو سالی با داشتن لیسانس سرگردان ماندیم.

افکاری - می‌شود سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳.

عنایت - بله، همان سالها بود. از بیلا تکلیفی رفتم به سفارت ژاپن، مترجم شدم. به راستی این دوران برای من همه‌اش شادی بود و کار. هیچ فکر نمی‌کنم آن دوره در زندگی من تکرار شود. در فرهنگ هم این قدر به من خوش نگذشت.

حسن مرنندی - برای چه این قدر خوش بودید؟ عنایت - برای آن که کارم بسیار باب طبعم بود. ژاپنی یاد می‌گرفتم. روی زبانهای فرانسه و انگلیسی کار می‌کردم. با آدمهای جورواجور سروکار داشتم. به مجلسهای سیاسی، فرهنگی، ادبی و هنری می‌رفتم. خلاصه رفته رفته سررشته دار سفارت ژاپن شده بودم.

امامی - این که به سمت مترجم در سفارت ژاپن پذیرفته شده بودید نشان می‌دهد که در دوره تحصیلی به اندازه کافی فرانسه یا انگلیسی آموخته بودید.

عنایت - من انگلیسی را پیش خود از سال سوم یا چهارم دبیرستان شروع کردم. دو سه ماه به کلاس خورشید در خیابان منوچهری رفتم و چون دیدم معلمش سوادی ندارد که به شاگردان چیزی یاد بدهد، از نو شروع کردم به خودآموزی. با هر کوششی بود انگلیسی را یاد گرفتم. متنی را به دلخواه می‌گرفتم و کتاب لغت را می‌گذاشتم پهلوی دستم. لغتهایی را که در آن متن نمی‌دانستم یکی یکی در می‌آوردم و از بر می‌کردم. هر لغت را بارها می‌نوشتم. به بازی و خیابان گردی هم شوقی نداشتم.

ابوالحسن نجفی - فرانسه را چه جور یاد گرفتید؟

عنایت - پس از دو سه سال که با حساب خود دیدم انگلیسی ام خوب شده رفتم به سراغ فرانسه؛ آخر در ایران آدم زود خودش را گم می‌کند، چون به دور و بریها نگاه می‌کند. همه هم تشویقش می‌کنند. گفتیم حالا که انگلیسی مان «کامل» شده برویم سراغ این زبان.

در یابندری - از این جا باید نتیجه گرفت که آدم هر چه زودتر خود را گم نکند بهتر است!
عنایت - در زبان فرانسه این شانس را آوردم که معلم خوبی نصیبم شد: علی اصغر سروش، در جمعیت دوستداران فرانسه. راستی خوب درس می‌داد. او مرا به فرانسه علاقه‌مند کرد.

قبیله عالمان دین

در یابندری - عربی را کجا یاد گرفتید؟

عنایت - من از يك خانواده اهل دیانت هستم. پدر بزرگم روحانی و پدرم متدین بود. دوازده ساله بودم که پدرم فوت کرد. پس از او دو سالی محشور مادر بزرگم شدم که پیرزنی باسواد و در معارف قدیمه، قرآن و سنت و حدیث وارد بود. پیرزن برای من مثل معلم بود. می‌توانم بگویم آموختن عربی را از آن زمان شروع کردم. تا بعدها که به مدرسه‌ای که در دروازه شمیران بود رفتم، به نام دارالعلوم العربیه که هنوز هم هست و آقای معممی به اسم نجفی، آنجا تدریس می‌کرد. از طرفی دوستی داشتم که پسر عادل الدوله بود. او چون می‌دید من به

عربی علاقه دارم به من الفیه درس می‌داد، فی سبیل الله.

در یابندری - الفیه شلفیه را همه فی سبیل الله درس می‌دهند!

عنایت - بعد نصاب خواندم. قدری سیوطی هم نزد آل آقا خواندم. زمانی هم نزد استاد محمدعلی ناصح ادبیات فارسی می‌خواندم.

امامی - این تحصیلات همزمان با دوره دانشکده شما بود؟

عنایت - سالهای آخر دبیرستان و دوره دانشگاه.

نجفی - گویا بعد با دکتر کیا درباره لغات دخیل فارسی در زبان عربی کار کردید؟

عنایت - بله، در سال دوم دانشکده. سبب آن هم، خواندن نوشته‌های صادق هدایت بود که من مثل جوانهای دیگر آن زمان سخت شیفته آثارش بودم و آثار او نشان می‌داد که پهلوی می‌داند. به ادبیات پیش از اسلام علاقه‌مند شدم. صادق کیا و محمد مقدم و ذبیح بهروز، مرکزی داشتند در خیابان سعدی به نام «ایران ویچ» در آنجا دو سالی مقداری پهلوی آموختم.

نجفی - و آنجا به این نتیجه رسیدید که عربی از فارسی گرفته شده است؟!

عنایت - نه، نه. شاید اشاره شما به یکی از تحقیقات صادق کیاست که من هم در تهیه آن سهمی داشتم و به صورت کتابی در آمد به عنوان «قلب در زبان عربی». غرض کلمات مقلوب در این زبان بود. یکی از ایرادهایی که بر زبان عربی گرفته‌اند این است که وسعت این زبان تا اندازه قابل ملاحظه‌ای قلابی و تصنعی است. بسیارند کلماتی که به صورت مترادف در این زبان آمده‌اند، در صورتی که تنها مقلوب هم‌اند: باخ غضبه و بخاغضبه یعنی خشمش فرو نشست.

در یابندری - مانند کناره و کرانه در فارسی.

عنایت - منتهی در عربی این جور کلمات صدها و هزارهاست. یکی دو تا نیست. ما قسمتی از این نمونه‌ها را در آن کتاب آورده‌ایم.

در یابندری - فایده این کار چه بود؟

عنایت - فایده‌اش آن بود که نشان می‌داد شاید وسعت و غنای کلمات عرب تصنعی باشد. ذهن حقیقتاً به مفاهیم تازه نرسیده تا به کلمات مترادف

○ به عقیده من،

روشنفکران ایران به علت‌های تاریخی و اجتماعی از فرهنگ و تفکر ایرانی بیگانه شده‌اند. پس از انقلاب مشروطه، از رنسانس ادبی که بگذریم، کوشش‌های ذهنی و فکری و فرهنگی و فلسفی پیشینیان را به دست فراموشی سپردیم.

○ روشن‌فکران ما،
به معنای فرهنگی از خود
بیگانه شده‌اند. همه
به طرف تمدن و فرهنگ
غرب رو آورده‌اند.

گوناگون نیاز پیدا شود و برایش لغت بسازد و زبان
تطور پیدا کند.

افکاری - این موضوع نشان‌دهنده آن است که
اعراب، قبایل و سیخ پراکنده‌ای بوده‌اند که در زبان
تمرکزی نداشته‌اند. در هیچ فرهنگ فارسی دیوار
و دیفال یا گریه و وامشی مرادف نیامده است.

عنایت - بله. چه بسا این قبیله این لغت را به این
شکل به کار می‌برده و قبیله دیگر مقلوب آن را. بعد
فرهنگ نویسان هم آمده‌اند و همه را به عنوان لغت
جمع آوری کرده‌اند.

در یابندری - به ترتیبی که می‌گویید معنایش این
است که مثلاً به قول افکاری اگر دیوار و دیفال به
حساب دو کلمه جمع آوری شود، بعدها برای دو
مفهوم مختلف به کار می‌رود. اما سئوالی که پیش
می‌آید این است که آیا مفهوم به وجود می‌آید و
سپس برای آن ناچار لغت وضع می‌شود یا جریان
برعکس است؟ ظاهراً دسته‌ای معتقدند که مفهوم
مؤخر بر لغت است.

عنایت - من هم بر این عقیده‌ام.
افکاری - اگر مفهوم مؤخر است به چه دلیل
لغت به وجود می‌آید؟
در یابندری - لغت بر حسب تصادف به وجود
می‌آید.

عنایت - ما نمی‌خواهیم درباره سیر تکوین زبان
صحبت کنیم. من زبان‌شناس نیستم. چه بسا
اصوات و فریادها که از حلقوم آدمی درآمده و هر
يك بعدها لغت شده است. به قول ویتگنشتاین ما
اصلاً جهان را از طریق زبان می‌شناسیم. یعنی پس
از به وجود آمدن زبان است که درك جهان و کائنات
برای ما میسر گشته است.

در یابندری - هر چند این نظر ظاهراً امروز
است، هنوز برای من قابل قبول نیست. به نظر من
باید اول تصور یعنی concept به وجود بیاید.

مړندی - تصور با چه باید به وجود آید؟ کلمه
است که آن را به وجود می‌آورد. هیچ مفهومی بدون
داشتن کلمه قابل تصور است؟

در یابندری - بله. خیال می‌کنم. لازم نیست به
سراخ مفاهیم بسیار پیچیده برویم. مفهومی ساده
را بدون داشتن کلمه می‌توان تصور کرد. این مثالی
است که راسل می‌آورد: فرض کنید دارید از پلکان
پایین می‌آیید. خیال می‌کنید پله تمام شده و به زمین

صاف رسیده‌اید. پارا طوری می‌گذارید که انگار در
سطح است. ناگهان سکندری می‌خورید. خوب،
اشتباه کرده‌اید. این مفهوم اشتباه‌نازی به کلمه
ندارد. البته این concept ساده است. این تصور
ناشی از وضع ارگانسیم شما در ارتباط با واقعیت
خارجی است. وضع ارگانسیم و ارتباط با زمین
concept است بدون تصور کلمه. پس اگر فرض را
بر این بگذاریم که تصورات پیچیده از تصورات
ساده تشکیل شده‌اند، و تصورات ساده هم به ترتیبی
که عرض کردم به وجود آمده‌اند، بنابراین چه دلیلی
دارد که کلمه مقدم بر مفهوم باشد؟

مړندی - شما همین مفهوم را چگونه
می‌توانستید توضیح دهید؟
در یابندری - توضیح را البته بنده با کلمات
دادم. ولی اصل قضیه ...

مړندی - در واقع ترکیب معین، کمپوزیسیون
معنی از مفهومیهای سابق و موجود که به صورت
کلمه بیان شود ...

در یابندری - آیا معنی حرف شما این است که
مثلاً شمیانه قادر به اشتباه کردن روی پله نیست؟
حتماً پله را همیشه درست می‌رود؟
مړندی - نه، ولی معلوم نیست که concept
اشتباه برای شمیانه همین مفهوم را پیدا کند.

در یابندری - معلوم نیست چون ما هیچ وقت
نتوانسته‌ایم آزمایش کنیم.

عنایت - اگر اجازه بدهید، روی همان نکته اول
شما، که مفهوم لغت است، به تجربه کار روزانه خود
رجوع کنیم. در ترجمه، گاه مفهومی به نظر مان
می‌رسد که نمی‌دانیم چه لفظی در برابرش بیاوریم.
به لغات موجود رجوع می‌کنیم و یکی را تحکمی
انتخاب می‌کنیم و برای نجات خود از مخمصه
می‌گوییم بیان مفهومی است که خواسته‌ایم.

نجفی - شما که «تحکمی» را این قدر بجا به کار
بردید چرا در ترجمه کتاب «لوی استراوس»
گذاشته‌اید «خودسرانه»؟

امامی - در این موارد که دنبال واژه‌ای برای يك
مفهوم می‌گردید، در واقع جست‌وجو را از واژه‌ای
در زبان دیگر شروع کرده‌اید.

نجفی - فرض کنید کسی زبان دومی نداند.
در یابندری - به نظر من حرف کریم درست
است. در زبان فارسی برای پاره‌ای مفاهیم کلمه

خاصی نداریم، و فرض کنید در زبان انگلیسی یا فرانسه کلمه و مفهومش را دارید. پس در فارسی بی کلمه‌ای می‌گردید که همان مفهوم را برساند.

عنایت - از مترادف در زبان عربی دور نیفتیم. می‌گفتم که دامنه آنها بسیار وسیع است: شارق و شمس و ذکاء و یوح و بیضا، آفتاب. البته این کلمات قلب و مقلوب هم نیست. تنها آدم به فکر می‌افتد که برای خورشید به این همه لغت چه حاجت؟ یک جواب این سؤال، همان توضیحی است که افکاری گفت: تعدد اقوام و قبایل پراکنده.

امامی - در زبان انگلیسی مترادف‌ها اختلافی ظریفی با هم دارند. یعنی nuancé هستند. آیا در زبان عربی مترادف‌ها همین حال را دارند؟

عنایت - در کتاب لغت توضیح می‌دهند که مثلاً وابل باران تند و طل باران ملایم را گویند. گاه برای لغات مختلف شتر و شیر هم چنین توجیهاتی می‌کنند: شیری که شکمش خال دارد، با شیری که دمش سیاه است هم اسم نیستند. ولی جالب این که گاه برای یک اسم یا کلمه، چندین مترادف وجود دارد و گاه یک کلمه دهها معنی می‌دهد یا معنای مرگب دارد؛ مثلاً مفهوم از در وارد شدن و نشستن و فغان سر دادن ممکن است با یک کلمه بیان شود.

در یابندری - این طور که می‌گویید عربها مسئله زبان را هم شلوغ کرده‌اند.

مړندی - می‌خواهم بپرسم آیا زبانی که مثلاً برای بز ماده سر سیاه یک لغت دارد و مثلاً برای بز ماده سر سفید لغت دیگر، فصیحتر و وسیعتر است یا بدوی تر؟

عنایت - به نظر من بدوی تر.

سیر آفاق

امامی - عذر می‌خواهم. برگردیم به دنباله تحصیلات شما که بنا بود بروید به انگلیس.

عنایت - بالاخره رفتم؛ منتها به خرج خودم و در ضمن تحصیل، کار کردم. در بی. بی. سی لندن، مشغول شدم. برای همین هم تحصیلات فوق لیسانس و دکترای من به جای چهار سال شش سال طول کشید. و بالاخره از دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن درجه دکترای گرفتم. رساله

دکترای من «در باره تأثیر غرب بر موقعیت عرب» بود که در تهیه آن بیشتر از منابع عربی بهره جستنه بودم.

نجفی - گویا پس از گرفتن دکترای بود که برای تدریس به کشورهای آفریقایی سفر کردید؟

عنایت - نه، پس از گرفتن دکترای تا سه سال در لندن ماندم. هم در بی. بی. سی. کار می‌کردم هم جای جای درس می‌دادم. در ۱۹۶۵ بود که رفتم به سودان و در دانشگاه آنجا یک سال به زبان انگلیسی تدریس کردم. زیرا دانشگاه آنجا کمابیش یک دانشگاه انگلیسی بود. البته حالا خیلی صغۀ عربی پیدا کرده است. موضوع درس من «اندیشه‌های سیاسی در اسلام» بود. من ناگزیر مسائل بسیاری را به عربی بیان می‌کردم. ناچار بودم از قرآن و حدیث و دیگر کتابهای عربی شاهد بیاورم یعنی مجبور بودم عین جمله‌ها را نقل کنم. همین سببی بود تا در محاوره عربی کار کنم و گاه به عربی از دانشجویان سؤال می‌کردم. می‌دانید زبان مکالمه عربی با زبان ادبی آن بسیار تفاوت می‌کند. باری از سودان به انگلستان باز گشتم و از آنجا به ایران آمدم.

امامی - و بلافاصله تشریف بردید به دانشگاه تهران.

عنایت - بله، یکسر.

امامی - خوب آقای عنایت، ترجمه را از کی شروع کردید؟

عنایت - از سال چهارم دبیرستان. اولین ترجمه‌هایم را می‌فرستادم برای تهران مصور. به اسم خودم. و گاه کاریکاتوری هم می‌کشیدم و زیر آنها به خط درشت امضاء می‌کردم. سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ بود.

افکاری - آقای دکتر، اولین کتابی که ترجمه کردید چه بود؟

عنایت - سه داستان از شلو، جک لندن، گی دومو یاسان؛ دو تارا از انگلیسی و آخری را از فرانسه. بدنیت یادآوری کنم که آقای مجتبی مینوی در کتاب پانزده گفتارش به ترجمه‌های آثار برناردشو به فارسی اشاره می‌کند و کم و بیش از همه آنها بد می‌گوید جز درباره ترجمه من از داستان «انتقام معجزه آسا» که از آن نه بد گفته نه خوب.

در یابندری - احتمال نمی‌رود که اصلاً آن را

○ اهل تفکر باید
سنتهای فکری گذشتگان را
با همه عیبهایش مطالعه و
دنبال و نقد کنند و چندان
پروای نتیجه کار خود را
نداشته باشند؛ زیرا بر
روشنفکران آینده است که
از این بررسی‌ها بهره‌برداری
و نتیجه‌گیری کنند.

ندیده باشد؟

شده است. ولی چاپ دوم آن را یکسره از روی نسخه انگلیسی ترجمه کردم. بیشتر ترجمه‌های من از انگلیسی است.

امامی - برای شما ترجمه از کدام زبان راحتتر است، فرانسه یا انگلیسی؟

عنایت - فرق نمی‌کند. منتها ترجمه پاره‌ای رشته‌ها از فرانسه برایم سخت است. دیگر نوشته‌های ادبی فرانسه را به آسانی نمی‌توانم به فارسی برگردانم. چون نمی‌خوانم عقب افتاده‌ام. ولی متون فلسفی برایم تفاوت نمی‌کند، خواه انگلیسی یا فرانسه، یا عربی. به تازگی به ترجمه از آلمانی هم علاقه‌مند شده‌ام.

نجفی - آلمانی را کی یاد گرفتید؟

عنایت - از سال آخر دانشکده. در انگلستان هم خواندم. بالاخره هم نتوانستم آلمانی را مانند این سه یاد بگیرم. و برای همین رهاش کردم.

مروندی - حالا چرا این همه زبان می‌خواهید یاد بگیرید؟

عنایت - شاید علتش این ضعف باشد که من از تخصص بدم می‌آید. وقتی روی موضوعی زیاد کار کنم دلزده می‌شوم.

افکاری - مگر Linguiste متخصص نیست؟

عنایت - آخر من Linguiste هم نیستم.

مدتی روی يك زبان کار می‌کنم سیر می‌شوم و سراغ زبان دیگری می‌روم تا حوصله‌ام سر نرود.

در یابندری - نتیجه: اشخاص برای باسواد شدن باید سعی کنند کم حوصله باشند!

عنایت - البته این در دنیای امروز، نقطه ضعفی است. چه بسا عده‌ای بگویند: به! آقا استاد دانشگاه است و می‌گوید از تخصص بدم می‌آید. ولی این که گفتم، حقیقت است. من نمی‌دانم شما به افراد واقعاً متخصص بر خورده‌اید یا نه؟ اینها واقعاً آدم‌های ملال‌آوری هستند.

سیرانفس

افکاری - دکتر، شما هر چند روی ده زبان کار کنید باز رشته اصلی‌تان علوم اجتماعی است که در آن تخصص دارید.

عنایت - البته در این ده سال بیشتر روی فلسفه

عنایت - امیدوارم اینطور نباشد. به هر حال، این سکوت ایشان در آن دوره به من خیلی قوت قلب داد. البته ادعا نمی‌کنم که ترجمه بی‌عیب و نقصی بود. همان وقتی که زیر چاپ بود به يك اشتباه لپی پی بردم که در غلطنامه آن را درست کردم. خطای باصره باعث شده بود که يك جا کلمه execrable یعنی نفرت‌انگیز را excellent یعنی عالی بخوانم و عبارت را وارونه بفهمم. منتها من خود را قانع می‌کردم که چون شاو بذله گوست برای خوشمزگی مطلب را وارونه بیان کرده. باری در غلطنامه به موقع نوشتیم: صفحه فلان «عالی نمایشنامه‌ای است» غلط و «نمایشنامه نفرت‌انگیزی است» درست است (نظیر این اشتباه لپی را اخیراً در ترجمه کتاب لوی استروس کردم، یکجا Indian را که به معنای هندی و سرخ‌پوست هر دو می‌آید به جای هندی، سرخ‌پوست ترجمه کردم ولی خدارا شکر که این اشتباه فقط يك جا و آن هم در حاشیه بحثی بود و به سیاق مطلب صدمه نزد). به هر تقدیر، برای آن کتاب سه داستان، مقدمه‌ای نوشتم. به راستی انسان در جوانی چقدر وقیح است. در آن مقدمه به مترجمان ایرانی تاخته بودم.

در یابندری - از جمله به جمال زاده، خوب یادم است.

عنایت - بله، آخر جمال زاده گفته بود در ترجمه، مطالب را باید به صبغه ایرانی در آورد.

در یابندری - بله، نوشته بود به فرض اگر نویسنده اروپایی بنویسد فلانی سر میز ناهار دستمال سفره را کرد توی یخه‌اش، مترجم باید ترجمه کند فلانی سر میز ناهار، بلند آروغ زد تا زشتی حرکت فلانی دستگیر خواننده فارسی شود و گر نه نمی‌فهمد که فلانی آدم بی‌تربیتی بوده است. امامی - شما بیشتر از انگلیسی ترجمه می‌کنید یا فرانسه؟

عنایت - در همین کتاب سه داستان، بابا سیمون گی‌دوموپاسان و دیگر کتاب سه آهنگساز را از فرانسه ترجمه کرده‌ام. نمی‌دانم چرا بنای کتابها را بر سه گذاشته بودم. در واقع سه داستان و سه آهنگساز را خود جمع و انتخاب کرده بودم. چاپ اول سیاست ارسطو هم از روی متن فرانسه ترجمه

○ شاید این حرف به مذاق ایرانیانی که در زمینه مکتبهای فکری غرب فیلسوف شناخته شده‌اند یا خود را فیلسوف می‌پندارند خوش نیاید؛ ولی این آقایان بهتر است اول برای ما با صداقت و روشنی توضیح دهند که فیلسوفان غربی چه گفته‌اند. اجتهاد پیشکش شان.

سیاسی یا اجتماعی و مقداری فلسفه عمومی کار کرده‌ام و به این مباحث، روز به روز علاقه‌ام بیشتر می‌شود.

امامی - این کارنامه ترجمه‌های جناب عالی را که مانگام می‌کنیم می‌بینیم ترجمه تاریخی ویل دورانت آخرین ترجمه غیر تخصصی شماست. در این باره چه می‌گویید؟

عنایت - من ترجمه ویل دورانت را با اکره انجام دادم، چون از ویل دورانت خوشم نمی‌آید. ترجمه‌اش را هم سه سالی طول دادم. با اصرار دوستان فرانکلینی تمامش کردم. با آن که سعی کردم دقیق باشد از ترجمه‌اش اکنون خوشم نمی‌آید.

امامی - ولی من که نگاه کردم دیدم همانقدر که ویل دورانت سعی کرده انگلیسی زیبایی داشته باشد شما هم سعی کرده‌اید فارسی زیبایی داشته باشد. فارسی محکمی دارد. کلمات عربی‌اش زیاد نیست. کلماتی هم که باب انشای روز است در آن دیده می‌شود. فکر می‌کنم از نظر یافتن زبان مناسب برای کتاب، موفق بوده‌اید.

عنایت - خوشحالم اگر چنین باشد. برای اولین بار است که چنین چیزی می‌شنوم. پیش تر نشنیدم کسی درباره‌اش حرفی بزند. قبل از آن، سیاست ارسطو در آمده بود که درباره‌اش زیاد صحبت شده بود. اما درباره این ترجمه هیچ روزنامه و مجله‌ای چیزی ننوشت. تعریف چند تن از دوستان را هم من، پای تعارف‌های متداول گذاشتم.

افکاری - از این گذشته در کارهای فلسفی که شما ترجمه می‌کنید فارسی بسیار روان و شیرینی به کار می‌برید که من واقعاً پس از فروغی در زمینه فلسفه، تشریح دلنشین‌تر از نوشته‌های شما نمی‌بینم. در همین کتاب بنیاد فلسفه سیاسی شما تگه‌های فراوانی هست که تشریح هموزن نثر فروغی دارد.

عنایت - این کتاب را در واقع خودم نوشتم. چون برای دانشجو می‌نوشتم در هر بخش علاوه بر نوشته‌های اصلی متفکران مورد بحث، کتابهای مختلف خواندم و به زبان خود، آنها را تلفیق و خلاصه کردم.

افکاری - در کتاب بنیاد فلسفه سیاسی وعده داده‌اید که جلد دومش را می‌نویسید. در اینجا تا

هابس آمده‌اید که همه فیلسوفانی هستند کمابیش جانبدار استبداد و حکومت مطلقه.

عنایت - بله، هابس درست در پایان دوره تاریکی و بیداد تاریخ اروپا بود. از آن پس، دوران آزادیخواهی آغاز می‌شود.

افکاری - گو آن که در این بخش جای جای از دموکراسی بحث می‌شود، ولی واقعاً حرفش هست. پیداست که زندگی بشر هنوز به رشد قبول دموکراسی نرسیده بود، بعدها پای افکاری به میان می‌آید که تا عصر ما کش پیدا کرده است.

عنایت - بله؛ جلد دومش را هم تهیه کرده‌ام. ولی جلد اول هر چند شماره ثبت کتابخانه ملی را هم داشت دچار ماجرای شد که مرا از چاپ جلد دوم آن دلسرد کرد.

امامی - درباره ترجمه فلسفه هگل چه؟ کار مشکلی بود و پر به درازا کشید؟

عنایت - فلسفه هگل را من بالذت فراوان و از روی صرافت طبع ترجمه کردم. یکی آن که متن انگلیسی آن بسیار روشن بود. و همین تعارضی که میان روشنایی سبک نویسنده (ستیس) با تاریکی فلسفه هگل وجود داشت بیشتر مرا به کار تشویق می‌کرد. ترجمه آن چندان طولی نکشید. یک سال و خرده‌ای کار مداوم... پس از ماشین شدن ترجمه، باز روی آن مدتی کار کردم. در چاپخانه هم زیاد وقت روی آن گذاشتم. به این ترتیب از شروع ترجمه تا نشر کتاب، پیوسته روی آن کار کردم و این از دو سال متجاوز بود. هنوز هم که هنوز است روی آن متن کار می‌کنم. گاه به اصطلاحاتی برمی‌خورم که یادداشت می‌کنم. دچار این وسواسم که اگر این کلمه را به جای فلان کلمه به کار می‌بردم ترجمه روشنتر در می‌آمد.

ترجمه فلسفه

در یابندری - می‌خواهم درباره ترجمه فلسفه مسئله‌ای را مطرح کنم. شما با سلیقه بعضی از حضرات آشنا هستید. شاید بتوان قضیه را این جور خلاصه کرد که آوردن مفاهیمی را از زبان خارجی به فارسی یا بیان فلسفه جدیدی را در اروپا که در فارسی سابقه ندارد، با تاریخ و سابقه کلمات درهم

○ ترجمه، زحمت نام‌آجوری است و غالباً اهل سواد، مترجم را تحقیر می‌کنند که از خود حرفی ندارد بزند. من برخلاف آنان بر آنم که ترجمه خوب و شایسته به فارسی نوعی آفرینش و هنر است.

○ به نظر من مآد
ترجمه متون فلسفی باید در
عین بهره‌وری از سابقه،
خود را در قید سابقه حبس
نکنیم. اگر برای پاره‌ای
مفاهیم، لغاتی وجود دارد
که از ذهنها دور و مشکل
شده دیگر اصرار برای حفظ
آنها چه لزومی دارد؟ من با
سلیقه کسانی که پایبند
الفاظ و اصطلاحات کهنه
هستند موافق نیستم.

می‌آمیزند. این به واقع مشکلاتی را پیش می‌آورد که من تصور می‌کنم در بحثهای حضرات همچنان تاریک است. به نظر شما آیا واقعاً می‌شود با مسائل فلسفه این جور برخوردی داشت؟ یا به عبارت دیگر، باید مفهوم را گرفت و هر کلمه‌ای را که در فارسی برای آن مناسب یافتیم برای ادای مطلب به کار ببریم. من کمابیش این کار را می‌کنم. شما چه نظری دارید؟

عنایت - بگذارید حرف آخر را اول بزنم. سلیقه من در کار ترجمه به سلیقه شما نزدیک است. اجازه بدهید در توجیه این شیوه، نظر خود را بدهم. اولاً زبان فلسفه در نزد هر قوم و هر فرهنگی زبانی است خاص. یعنی نه تنها از زبان عامه جداست، از زبان باسوادان هم جداست. در اروپا هم جز این نبوده است. منتها در اروپا زبان روشنفکرانه غیر فلسفی، یعنی روشنفکرانی که به معنی اخص کلمه فیلسوف نبوده‌اند، از برکت آزادی بحث و مناقشه و کار پیوسته، رشد و قوام یافته و بر بار شده و خود را به زبان فلسفه بسیار نزدیک کرده است. در نتیجه، در میان فرهنگ باسوادان یا اقلیت متفکر، زبان فلسفی و زبان غیر فلسفی تا اندازه بسیار به سوی هم گراییده‌اند. در زبان فارسی وضع به این قرار نبوده است.

در یابندری - اجازه بدهید. اینجا من اشکالی دارم. این وضعی که می‌گویید آیا تازگی دارد یا از سابق بوده است؟ به نظر من در سابق شکاف به این بزرگی نبوده است؛ یعنی میان زبان روشنفکران با فیلسوفان چنین خندقی وجود نداشته است. به عبارت دیگر، اهل معرفت و مردمان با فرهنگ با مفاهیم فلسفی و اصطلاحات آن بیگانه نبوده‌اند.

عنایت - ایران را می‌گویید؟
در یابندری - بله؛ این شکاف میان دو زبان، حاصل چاپ ترجمه‌های مغلوط و هجوم فرهنگ غرب است که در دوره‌های اخیر پیش آمده است. زبانی رواج پیدا کرده جدا از زبان متصل به فلسفه و از آن فاصله گرفته است.

عنایت - صحبت شما مربوط می‌شود به چند دهه اخیر. در صورتی که حرف من بیشتر به عقب برمی‌گردد. اطلاع دارید که در میان مسلمانان قرنهای فلسفه مطرود بود و کفر شمرده می‌شد. از این حیث، وضع شیعیان بسیار معقولتر از اهل سنت

بود. چنان که سنی‌ها از زمان ابن رشد اندلسی یعنی از قرن ششم هجری به بعد، دیگر فیلسوفی همپایه بزرگان حکمت قدیم به خود ندیدند تا قرن سیزدهم هجری (۱۹ میلادی). ولی شیعه فلسفه را محکوم نکرد و سنت تفکر فلسفی را نگاه داشت. با این همه، در میان شیعه هم نظر بر این بود که آثار فلسفی باید به زبانی باشد که عوام نفهمند. زیرا ممکن است آن را بد بفهمند و این بد فهمیدن در ایمانشان رخنه اندازد و آن را متزلزل کند. دلیل دیگری هم برای دشواری نویسی متون فلسفی می‌آوردند و آن این که دشواری زبان فلسفی سبب می‌شود تا دوستانان فلسفه مجبور شوند برای فهم مطلب زحمت بکشند و آن را آسان نگیرند. باری، این سابقه دشواری نویسی خواه در میان سنی‌ها و خواه در میان شیعیان سبب شد که زبان فلسفه از زبان اهل فضل به نحو عام جدا شود و زبانی ازوتریک *ésotérique* یعنی زبان اهل راز باشد. تاملی رسیم به عصر حاضر، و همان اوضاعی که آقای در یابندری به آن اشاره کردند. به نظر من، ما باید در عین بهره‌وری از سابقه، خود را در قید سابقه حبس نکنیم. اگر برای پاره‌ای مفاهیم لغاتی وجود دارد که از ذهنها دور و مشکل شده دیگر اصرار برای حفظ آنها چه لزومی دارد؟ چرا برای خود محظور بتراشیم؟ مطلب را تا جایی که می‌توان باید به روشنی بیان کرد، هر چند مجبور شویم از سابقه و سنت لغت چشم بپوشیم. اینجا است که من با سلیقه کسانی که پایبند الفاظ و اصطلاحات کهنه هستند موافق نیستم. بحثی نیست که پاره‌ای از اصطلاحات منطقی باید حفظ شود مانند صغری و کبری، و مقدمه و نتیجه، و قضیه شرطی و حملی و غیره... ولی برای مثال، چرا باید به سیاق نویسنده دره التاج قرن هفتم هجری بگوییم: «حمل وجود بر موجودات بر مواطات نیست بلکه به تشکیک است.» به جای آن اگر بگوییم «مفهوم وجود بر مصداقهای آن به طور یکسان اطلاق نمی‌شود» به کجای مطلب آسیب رسیده است؟

... و ترجمه به طور کلی

امامی - خوب آقای دکتر، اجازه می‌فرمایید بنده پیرسم شما از ترجمه چه تصویری دارید؟

شده است ترجمه چندان هنری نیست. در زبان فارسی این تسهیلات در کار نیست و مترجم همه نکات را باید به همت و ابتکار خود پیدا کند. البته لغت داریم، صحبت فقر لغوی نیست... افکاری - صحبت قبول شدن و جا افتادن لغت است.

عنایت - هنوز معنای دقیق بسیاری از اصطلاحات و واژه‌های اصلی در علوم و فلسفه معین نشده. از این رو، کار مترجم فارسی زبان چند برابر دشوارتر از مترجم فرنگی است. مترجمان فرنگی هم از روی انصاف نام خود را در ترجمه‌ها با حروف ریز و گاه ناپیدا در صفحات داخلی کتاب جای می‌دهند نه روی جلد. در ایران حق همین است که نام مترجم بر روی جلد با حروف درشت و در کنار مؤلف بیاید زیرا همانطور که گفتیم کار مترجمان کم از تألیف و آفرینش نیست.

در یابندری - من با شما کاملاً موافقم، منتها ترجمه و افعالی که به مرحله آفرینش می‌رسد؟ اصلاً در فارسی چند تا ترجمه خوب سراغ داریم؟

عنایت - درست است. باید جمله خود را اینطور تصحیح کنیم که ترجمه خوب و شایسته نوعی تألیف و آفرینش است نه هر ترجمه پیش پا افتاده و سرسری که از تصدق سر نام نویسنده به چاپ می‌رسد. به قول افکاری، ترجمه‌های ماندنی. این نوع ترجمه‌ها خیلی با ارزشتر از معادل خود در زبانهای اروپایی هستند. اما درباره ترجمه‌های خوب فارسی که پرسیدید، لابد باز باید کارهای حاضران را کنار بگذاریم؟ در زمینه کار خودم از فروغی که بگذاریم ترجمه‌های محمود صناعی و یحیی مهدوی و بزرگمهر و امیرحسین آریانیور را در شمار بهترین کارها می‌دانم.

مرندی - با مقیاسهایی که خود شما دادید ترجمه‌های آقای بزرگمهر در ردیف ماندنیها قرار نمی‌گیرد.

عنایت - البته باید نسبی و قیاسی داوری کرد. در یابندری - ترجمه‌های بزرگمهر بدون شك ترجمه‌های درستی است. خیال می‌کنم اگر آنها را با اصل تطبیق کنند...

عنایت - من تطبیق کرده‌ام، خوب و دقیق است.

در یابندری - به هر حال ترجمه‌های دقیقی

عنايت - همين، ترجمه بستگی دارد به نوع کار ورشته‌اش. ترجمه، یا ادبی است یا فلسفی یا علمی. ترجمه علمی را کنار می‌گذاریم چون به کار من مربوط نمی‌شود. اما در ترجمه ادبی من طرفدار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده‌ام. در این هیچ گونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که در زبان دوم اصلاً مفهوم نباشد. تنها با این شیوه است که خواننده به سبک نویسنده اصلی آشنا می‌شود و از این گذشته از فرهنگ بیگانه، از عادات، از اخلاقیات و حساسیتهای ملت‌های دیگر آگاهی پیدا می‌کند. اما در مورد ترجمه‌های فلسفی، علوم اجتماعی، تاریخی و سیاسی... من فکر می‌کنم دست مترجم می‌تواند بازتر باشد زیرا اینجا غرض معرفی سبک نویسنده نیست؛ غرض نقل فکر و مطلب است.

امامی - بنابر این شما در رشته خود احیاناً اقتباس را می‌پذیرید؟ مثلاً برگردانیدن پاره‌ای مثالهای بیگانه به مثالهای ایرانی.

عنايت - بله؛ به نظر من پاره‌ای از کتابهای فلسفی و اجتماعی که به فارسی برگشته برای همین نامفهوم است که مترجم خواسته مطلب به دقت ترجمه شود و بیان نویسنده عیناً به فارسی در آید. در نتیجه، ترجمه نامفهوم شده است. البته در اینجا منظورم برخی از ترجمه‌های خوب است، ترجمه‌های بد که جای خود دارد. نکته دیگر: من وقتی از انگلیس بازگشتم خیال می‌کردم دوران ترجمه در ایران به سر آمده است و دیگر اهل فضل و قلم باید به تألیف بپردازند. اما وقتی در مؤسسه فرانکلین مشغول ادیت و مقابله ترجمه‌ها شدم بی‌بردم ترجمه‌هایی که به چاپ رسیده چقدر ناقص و مغلوط بوده است. و به این نتیجه رسیدم که هنوز تا سالهای سال باید کتاب به فارسی ترجمه شود تا ترجمه‌های درست و خوب، ترجمه‌های قلابی را از گردونه خارج کند. البته ترجمه زحمت نامأجوری است و غالباً اهل سواد، مترجم را تحقیر می‌کنند که از خود حرفی ندارند بزنند. من برخلاف آنان بر آنم که ترجمه به زبان فارسی نوعی آفرینش و هنر است. در زبانهای اروپایی که فرهنگهای مدون و اصطلاحات جا افتاده کافی دارند و کتابهای عمده از قرنهای پیش به زبانهای مختلف ترجمه و نشر

○ در ترجمه ادبی، من طرفدار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده‌ام. در این هیچگونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که در زبان دوم اصلاً مفهوم نباشد. تنها با این شیوه است که خواننده به سبک نویسنده اصلی آشنا می‌شود و از این گذشته از فرهنگ بیگانه، از عادات، اخلاقیات و حساسیتهای ملت‌های دیگر آگاهی پیدا می‌کند.

است منتها همیشه مشکل است.

عنایت - من ترجمه‌های بزرگمهر را خوب می‌دانم. اما وقتی آن را به دست جوان تحصیلکرده و کتابخوان هم بدهیم نمی‌فهمد.

در یابندری - بزرگمهر گفته است که من مسئول بیسوادی خوانندگانم نیستم. خوب، چون آقای دکتر حمید عنایت هم شخص بیسوادی نیست بنابراین ترجمه آقای بزرگمهر را می‌خواند و می‌فهمد. ولی در میان خوانندگان او چند تا عنایت هست؟ همه که تا این اندازه سواد ندارند. اصولاً کتاب که برای اشخاص خیلی دانشمند نوشته نمی‌شود.

مرندی - از این بالاتر، کتاب که برای این دسته خوانندگان «ترجمه» نمی‌شود.

در یابندری - بله «ترجمه» برای اینها نیست.

عنایت - درست است. در زبانهای فرنگی بعضی کتابها اصولاً برای ساده کردن مطالب فلسفی نوشته شده است. بدبختانه بسیاری از اینها طوری به فارسی ترجمه شده که با وجود دقت و دانایی مترجم، مطلب پیچیده تر شده است زیرا مترجم به معدودی اهل فن نظر داشته است.

مرندی - این فایده ندارد. زمانی من از مؤسسه فرانکلین کتاب «تبادل حیاتی» تألیف کارل منینگر (Karl Meninger) را برای ترجمه گرفتم. سه چهار ماهی زیر و رویش کردم تا زبانش را گیر آوردم. ۶۰ صفحه‌ای هم از آن را ترجمه کردم. بعد به این نتیجه رسیدم که اگر کسی بخواهد این ترجمه را بخواند برایش راحتتر است که برود کتاب را به زبان اصلی بخواند. ترجمه کردن کتابی که خواننده متعارف فارسی از آن سردر نیابد به چه کار می‌آید؟ به نظر بنده، ترجمه متون فلسفی به فارسی به شیوه‌ای که تنها امثال آقای دکتر حمید عنایت آن را بفهمند کاری است عبث.

عنایت - از مترجمان برجسته انگشت شماری که بگنیم به افرادی می‌رسیم که خودشان نفهمیده‌اند چه نوشته‌اند. به این ترتیب ناگزیر قضاوت باید نسبی باشد.

در یابندری - آقای عنایت، پاره‌ای خیال می‌کنند ترجمه فلسفه کار مشکلی است، من فکر می‌کنم هیچ اینطور نیست. شما چه نظری دارید؟
عنایت - شما از چه رو آن را آسان می‌دانید؟

در یابندری - از این رو که یا مترجمی فلسفه می‌داند یا نمی‌داند. اگر فلسفه بداند ترجمه مطلب کاری ندارد. اما اگر فلسفه نداند نه تنها مشکل بلکه محال است. و غرض از آسان بودن بیشتر آن است که زبان فارسی از جمله زمینه‌هایی که در آن بخوبی می‌تواند ادای مقصود کند یکی، فلسفه است. البته زمینه‌هایی هم هست که در فارسی بسیار سخت می‌توان به آن نزدیک شد...

مرندی - مانند استتیک.

در یابندری - مثلاً. اما در فلسفه زبان فارسی آنقدر ورزیده است و لغت و اصطلاح دارد که کار دشوار نشود. نه تنها در لغت بلکه در نحوه بیان و در زبان مشترک نویسنده - خواننده، تفاهم هست. این امتیاز برای زبان فارسی وجود دارد. در صورتی که در زمینه‌های زیبایی‌شناسی و هنر اگر هم لغت باشد میان خواننده و نویسنده زبان مشترک وجود ندارد.

عنایت - اگر غرض این است که زبان فارسی بالقوه توانایی بیان فلسفه را دارد و مشکل مترجم تنها یافتن تعابیر و اصطلاحات درست فلسفی است با شما موافقم. اما این حقیقت را فراموش نکنیم که ترجمه متون فلسفی نه تنها به فارسی که به زبانهای اروپایی هم مشکل است. نه تنها باید در مباحث فلسفی و اصطلاحات و کلمات احاطه داشت بلکه تمرکز ذهنی فوق‌العاده‌ای هم لازم است. اشکال دیگر کار در آن است که پاره‌ای از فیلسوفان اصطلاحات متعارف را به معنایی کاملاً جدید به کار می‌برند.

در یابندری - این را قبول دارم.

افکاری - تمرکز ذهنی که اشاره کردید تأیید حرف آقای در یابندری است زیرا از این نظر باز در مقام مقایسه، ترجمه فلسفه از ترجمه یک اثر ادبی آسانتر می‌شود.

در یابندری - من خیال می‌کنم هر ترجمه جدی و اساسی، آمادگی خاص یعنی استعداد معینی می‌خواهد. در ترجمه کار ادبی مترجم حتماً باید ذوق و قریحه ادبی داشته باشد تا از عهده برآید. گاه ترجمه یک رمان یا داستان کوتاه واقعاً دشوار است و اگر مترجم جنبه خاصی نداشته باشد از عهده بر نخواهد آمد. آدم پیاده‌ای

○ هنوز تا سالهای سال باید کتاب به فارسی ترجمه شود تا ترجمه‌های درست و خوب، ترجمه‌های قلبی را از گردونه خارج کند.

مکاتب فلسفی نو

در یابندری - از مکاتب فلسفی نو، مکتبی هست که شما به آن تعلق خاطر داشته باشید؟ نه به سیاق سابق، نوعی سرسپردگی به شخص یا مکتب. منظورم این است که انسان گاهی حس می کند که حرفهای مکتب یا دسته خاصی از فلاسفه را بهتر می فهمد. مثلاً من خود حرفهای فلاسفه حلقه وین را راحتتر درک می کنم تا سارتر و هم مسلکانش. حس می کنم نمی توانم جای این دسته بایستم.

عنایت - با این توضیحی که دادید من حرفهای مارکوز و شاگردانش را بهتر و راحتتر می فهمم، بخصوص بارینگتون مور. از نوشته های اینان که به فلسفه اجتماعی مربوط می شود لذت می برم.

در یابندری - آیا میل دارید برداشتی، ناچار سطحی، از حرفهای این حضرات برای ما نقل کنید؟

عنایت - مطابق آنچه من می فهمم مارکوز و یارانش بیشتر به تمدن تکنولوژیک، آن هم در سطح پیشرفته، نظر دارند. این تمدن البته بر حسب ملی خاصی ندارد. چه شوروی و چه آمریکا از این سطح عالی تکنیک برخوردارند. مارکوز و یارانش در واقع زیانها و مصائب این درجه تمدن زندگی بشر را آشکار می نمایند و برای رهایی، راه نشان می دهند. اما مخاطب مارکوز و یارانش، جهان سوم نیست مگر آنجا که هشدار می دهند که عاقبت صنعتی شدن، اگر کثرت برآید تباهی و مصیبت است. اگر در کشورهای عقب مانده جهان سوم حرفهای مارکوز جز این تعبیر شود گمراه کننده و ناپجاست؛ مثل آن که برای آدم گرسنه زیانهای پرخوری را متذکر شوند. نوشته های مارکوز دقیقاً روی شوروی و آمریکا یا کشورهای همتراز دور می زند، روی بوروکراسی، از خودبیگانگی بشر، ماشینی شدن افکار، و سواص مصرف، از میان رفتن خصلت منفی تفکر در آمریکا و شوروی، جذب شدن افکار منفی در دستگاههای حاکم، و به قول خودش خنثی شدن تضاد... بنا به استدلال مارکوز، امروزه در آن جوامع دستگاههای پرزوروزر حکومت، همه منابع و مظاهر تفکر منفی را در خود جذب کرده اند. آنجا که نوشته های لنین

که سروکارش با فلسفه نبوده، طبیعی است به اولین جمله درمی ماند که مثلاً مقصود از sub-stance یا existence چیست. اما اگر واقعاً با این مفاهیم آشنا باشد دیگر بر گردانیدن مطلب به فارسی کاری نخواهد داشت.

عنایت - قبول دارم. زبان فارسی وسعت و غنای لازم برای بیان مفاهیم علوم اجتماعی و فلسفه را دارد، منتهی باید اصطلاحات موجود روشنتر و پاکیزه تر شود و در کاربرد اصطلاحات جا افتاده قدیمی باید با احتیاط عمل کرد زیرا چه بسا معنی آنها با مفاهیم مورد نظر ما در معارف امروزی فرق داشته باشد.

در یابندری - به نظر شما کدام اثر فلسفی باید حتماً و به زودی به فارسی ترجمه شود و به قول افکاری، جایش خالی است؟

عنایت - با توجه به این که بیشتر آثار مهم فلسفی دنیا هنوز به فارسی ترجمه نشده و بیشتر ترجمه ها نوشته های دست دوم و شرح و تفصیل برمتون اصلی بوده است و نیز با توجه به این که متون فلسفی هم یکی دو تا نیست، این که ترجمه کدام یک را باید جلو انداخت بستگی دارد به...

در یابندری - منظورم همین شرحها و تاریخهای فلسفه است و گر نه ترجمه متون فلسفی کار عظیمی است که باید در طول زمان انجام شود.

عنایت - آنچه فی المجلس به خاطر می آید یکی کتاب «کوزو» درباره هگل است. دیگری کتابی است از «لویت» به نام از هگل تا نیچه. کتاب میراث روشنفکری غرب از بارانفسکی هم ترجمه کردنی است.

امامی - شما حالا مشغول ترجمه ای هستید؟
عنایت - نه. کتابی از هگل به نام عقل در تاریخ را دست گرفتم و بعد کنارش گذاشتم.

امامی - لابد از آلمانی؟

عنایت - بله از آلمانی. با آن که کوچک است نیمه کاره گذاشتمش.

نجفی - شما نقد عقل دیالکتیکی سارتر را خوانده اید؟

عنایت - درست نه. زیرا کتاب بسیار دشواری است. واقعاً فهم باره ای مطالبش برایم مشکل است.

○ مارکوز و یارانش بیشتر به تمدن تکنولوژیک، آن هم در سطح پیشرفته، نظر دارند. آنها در واقع زیانها و مصائب این درجه تمدن زندگی بشر را آشکار می کنند و برای رهایی، راه نشان می دهند.

اجتهاد یا تقلید

نجفی - به نظر شما در زمینه مسائل اسلامی و شرقی، اجتهاد کردن در حد ما هست؟ آیا سطح معلومات کنونی در دانشگاهها و دیگر مراکز فرهنگی چنین اجازه‌ای را می‌دهد؟

عنايت - نه، نیست، ولی مایه‌اش را داریم. روشنفکر ایرانی بالاخره به فرهنگی تعلق دارد که زمینه و بستر آن مسائل است، به کتاب و مرجع دسترسی دارد و به اشخاصی که در این معارف و فلسفه‌های قدیم تبحر دارند. از این رو، امکان اظهار نظر و داوری مستقل در این زمینه‌ها بیشتر است و لازمتر. شاید این حرف به مذاق ایرانیانی که در زمینه مکتبهای فکری غرب، فیلسوف شناخته شده‌اند یا خود را فیلسوف می‌پندارند خوش نیاید؛ ولی این آقایان بهتر است اول برای ما با صداقت و روشنی توضیح دهند که فیلسوفان غربی چه گفته‌اند. اجتهاد پیشکش شان.

نجفی - به نظر شما در وهله اول، چه دست آثار فکری غرب باید به فارسی ترجمه شود؟
عنايت - باز اگر فلسفه اجتماعی که به تحویلات خود من نزدیک است منظور ما باشد باید جواب بدهم: بسته است به بیان فیلسوفان. بهتر است متون روشن و قابل فهم، زودتر ترجمه شود. مانند سیاست ارسطو یا جمهوری افلاطون. اما متفکران و فیلسوفانی هم هستند که گفتارشان دشوار و پیچیده است. به نظر من ترجمه این دست آثار را باید به آینده دورتری وا گذاشت. مانند هگل یا استراوس و حتی مارکوز. مفیدتر آن است که ابتدا به شرح فلسفه ایشان همت گماشت. منظورم نه آن است که در همه موارد، خود شارح شویم، بلکه به ترجمه تفسیرها و شرح فلسفه‌ها بپردازیم.

افکاری - به نظر بنده دشوار می‌توان تعیین کرد که کدام کتاب را از نظر جامعه ایران باید مقدم شمرد. يك نفر مترجم ممکن است برای برنامۀ شخصی خود چنین روشی پیش گیرد. بنده فکر می‌کنم اگر کانت به فارسی برگشته برای آن است که ما کانت‌شناس نداریم. ما متخصصانی که فیلسوفی را درست شناخته و آثار و افکارش را زیور و کرده باشند و جرأت

و مارکس را در همه جا آسان می‌توان خرید یا در رادیو و تلویزیون‌ها می‌توان درباره آنها بحث کرد دیگر این نوشته‌ها نمی‌تواند آنتی تز دستگاه باشد.

افکاری - نظر شما درباره روشنفکران ایران و دیدشان درباره فلسفه‌های غرب چیست؟

عنايت - به عقیده من روشنفکران ما به علت‌های تاریخی و اجتماعی از فرهنگ و تفکر ایرانی بیگانه شده‌اند. پس از انقلاب مشروطه از رنسانس ادبی که بگذریم کوششهای ذهنی و فکری و فرهنگی و فلسفی پیشینیان را به دست فراموشی سپردیم. به نظر بنده اهل تفکر باید سنتهای فکری گذشتگان را با همه عیبهایش مطالعه و دنبال و نقد کنند. این کاری است که در شرق، تا اندازه‌ای هندیها و مصریها و مسیحیان عرب شام کرده‌اند و به نقد فکر گذشتگان خود پرداخته‌اند. اینها چندان پروای نتیجه کار خود را نداشته‌اند زیرا روشنفکران آینده است که از این بررسیها بهره‌برداري و نتیجه‌گیری کنند. این کاری است که ما در ایران نکرده‌ایم. تازه ده پانزده سالی است که در محافل روشنفکری به شکل آبرومندانه از فلسفه اسلامی بحث می‌شود و کسانی که آن را باب کرده‌اند درس خواندگان مغرب زمین‌اند. ولی کار آنان هنوز چندان پیشرفتی نکرده است. حاصل کلام آن که روشنفکران ما از خود بیگانه شده‌اند، به معنای فرهنگی آن. همه زور آورده‌اند به طرف تمدن و فرهنگ غرب. خود من هم یکی از آنها. ما تصور می‌کنیم حالا که دنیا با این شتاب در تغییر است باید بینیم ملتهای پیشرو چه مسائلی را طرح و چه راه‌حلهایی پیشنهاد می‌کنند. فرض کلی این است که این مسائل حادثتر از مسائل خودمانی است. در نتیجه از گذشته پاک بریده‌ایم. اینجا می‌خواهم بگویم روشنفکر برجسته و برگزیده ما اگر چه بسیار دانا و روشن بین باشد نهایت می‌تواند در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه غربی گزارش دهنده و پژوهشگری خوب باشد، یعنی آنچه را متفکران غرب گفته‌اند و نوشته‌اند درست و روشن نقل کند. به نظر بنده اجتهاد کردن در زمینه فلسفه‌های غربی هنوز در حد ما نیست. لاقبل ما نمی‌توانیم حکم بدهیم که فلان فیلسوف و متفکر غربی در عقیده‌ای که راجع به فرهنگ یا جامعه خود دارد بر حق است یا نه.

○ مخاطب مارکوز و یارانش، جهان سوم نیست مگر آنجا که هشدار می‌دهند که عاقبت صنعتی شدن، اگر کژ بروید تباهی و مصیبت است. اگر در کشورهای عقب مانده جهان سوم حرفهای مارکوز جز این تعبیر شود گمراه کننده و نابجاست

دست زدن به ترجمه کارهایش را بکنند نداشته‌ایم و نداریم.

عنایت - بله، درست است. من حتی چشمم آب نمی‌خورد که متون عمده به فارسی برگردد و قابل فهم باشد. این مشکل، منحصر به ما نیست؛ در زبانهای پیشرفته اروپایی نیز وجود دارد. برای مثال، ترجمه‌هایی که از آثار هگل به انگلیسی شده مورد عنایت خود انگلیسیها نیست و تنها برای مراجعه کسانی است که به مناسبتی می‌خواهند عین مطلبی را از زبان خود فیلسوف نقل کنند.

نجفی - خود شما در آرزوی ترجمه چه اثری و از کدام فیلسوف هستید؟

عنایت - کتابی است که هم اکنون به دست دارم. نویسنده آن هیبولیت، از هگل شناسان بنام است. کتابی است درباره مارکس و هگل. سلیقه بنده در حال حاضر این است که آنچه به فارسی ترجمه می‌شود باید نه فلسفه محض باشد نه مسائل عملی محض. مباحث فلسفه اجتماعی حدفاصل میان این دو است. در این سی ساله اخیر گرایش جالبی در مغرب زمین پیدا شده که بازگشت به مارکس و هگل و بازنگری و ارزشیابی تازه این آثار و تطبیق آنها با مسائل اجتماعی امروز است. رهبران این گرایش نه چون هگل در ملکوت سیر می‌کنند نه چون برخی مارکسیستهای مبتذل و سطحی به مسائل زودگذر عملی و روزمره می‌پردازند و مبانی نظری را به کنار می‌گذارند. این هیبولیت یکی از آنهاست. یکی دیگر هم «لویت» همان مؤلف از

هگل تا نیچه است. و دیگری کوژو است که معلم سارتر بود. تاملی رسیم به مارکوز. من فکر می‌کنم نام این مقوله را می‌توان فلسفه اجتماعی گذاشت، که شامل تئوری و پراتیک می‌شود.

امامی - آقای عنایت، فکر نمی‌کنید که دسته‌ای از دانشمندان و روشنفکران و مردان اهل قلم ما به علت توجه به امور مادی از مسائل فکری و علمی پرت افتاده‌اند؟

عنایت - کاملاً درست است. در تاریخ آمریکا هم از قرن نوزدهم تا دوران روزولت را دوران anti - intellectualism - نامگذاری کرده‌اند. برای آن جریان و آن دوره، فلسفه‌ای هم ساختند. احتیاج به رشد اقتصادی و پیشرفت سبب به وجود آمدن این فلسفه شد.

در یابندری - منظور تان فلسفه پراگماتیسم است؟

عنایت - بله، این یکی از جلوه‌های آن ایدئولوژی بود که از تلاشهای مادی و سودآور و محسوس پیروی می‌کرد.

در یابندری - این مسئله جالبی است که در جامعه‌ای مثل آمریکا وقتی یک جریان ضد تعقلی هم پیش بیاید برایش مبانی عقلی درست می‌کنند. مثل آن است که برای ما اصولاً مسائل عقلی و فکری منتفی شده است. چرا این جور است؟

عنایت - چرایش روشن است. بدون بحث و جدال و برخورد آرا و عقاید به تعقل و تفکر نمی‌توان رسید.

○ آنچه به فارسی

ترجمه می‌شود باید نه فلسفه محض باشد نه مسائل عملی محض. مباحث فلسفه اجتماعی حدفاصل میان این دو است که شامل تئوری و پراتیک می‌شود.